شطرنج با ماشین خیانت

انتخابات سال ۸۸ و وقایع پس از آن هر چند تنها مورد از چالش‌های سیاسی درون کشور محسوب نمی‌شود اما می‌توان آن را کامل‌ترین مثال از تبدیل شدن شکاف‌های اجتماعی به بستری مناسب برای سوءاستفاده بخشی از نیروهای فعال در «سیستم برای فشار بر» سیستم دانست. در این میان هر چند که فتنه ۸۸ باعث تاثیرات گسترده بر روند جاری در نظام سیاسی و فضای اجتماعی کشورمان شد اما آنچه که کمتر مورد توجه قرار گرفت تلاش‌ها و خدعه‌هایی بود که در آنها همت اصلی بر وارد کردن بازیگران و عوامل خارجی برای تغییرات داخلی بود. به عبارت ساده‌تر در جریان بحران‌های حادث شده که معلول فتنه ۸۸ بود، آنچه پیگیری شد، انسجام میان نیروهای سیاسی درون سیستم با فعالان سیاسی خارج از کشور برای وارد کردن یک شوک و فشار جهانی در جهت وادار کردن نظام سیاسی به تحولات داخلی بود. در این میان و فارغ از تحلیل‌های عمده می‌توان به بخشی از مصادیق کنش فعالان فتنه در ۱۰ سال گذشته برای ائتلاف با نیروی خارجی در جهت تحول داخلی پرداخت.

چراغ سبز برای سوءاستفاده خارجی از بحران داخلی

تبدیل شدن انتخابات به‌عنوان فضای رقابت مسالمت‌آمیز سیاسی برای جابه‌جایی در قدرت به‌ابزوکسی خیابانی و بحرانی شدن فضای اجتماعی و سیاسی ایران در جریان اغتشاشات پس از انتخابات ریاست‌جمهوری منجر به آن شد تا دولت‌ها و بازیگران خارجی برای تاثیرگذاری در روند توقف جهانی جمهوری اسلامی گام‌های جدی‌تری بردارند و فضا را برای فشار مضاعف اقتصادی هموار ببینند. مسعود میرکاظمی که در آن دوران وزیر نفت بود، درباره تاثیر فتنه ۸۸ می‌گوید: «اگر آمریکا یا اروپا در سال‌های قبل از فتنه ۸۸ می‌خواستند قطعنامه‌ای را علیه ایران اجرا کنند و مصوبه آن را بگیرند، باید زحمات زیادی می‌کشیدند تا بتوانند اجماع آن را بگیرند. در فتنه ۸۸ زمینه‌ای فراهم شد و آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها به گونه‌ای فضاسازی کردند که آمریکا با کمترین مشکل می‌توانست برای صدور قطعنامه‌ها علیه ما اقدام کند» البته این گفته‌ها تنها محدود به مقامات حکومتی ایران نبود و هیلاری کلینتون در همان برهه در مصاحبه‌ای با مجله آتلانتیک گفت: «بر ما واجب‌تر شده است که هر کاری می‌توانیم برای حمایت از کسانی که برای حقوق‌بشر و دموکراسی واقعی در ایران می‌کوشند انجام دهیم.» وی که در کتاب خاطرات خود نوشته بود: «تیم من در وزارت خارجه در پشت صحنه، تماس‌های مستمری با فعالان در داخل ایران برقرار می‌کرد و با مداخله‌ای فوری توانست از توقف توئیتر به خاطر تعمیرات جلوگیری کند. اگر توئیتر تعطیل می‌شد تظاهرات‌کنندگان یکی از ابزارهای مهم‌شان برای ارتباط را از دست می‌دادند» چند سال پیش با حضور در موسسه صهیونیستی سابان، در پاسخ به این سوال که تنها موضوعی که ارزو داشتید در برابر آن متفاوت عمل می‌کردید، چه بود؟ چنین پاسخ داد: «اگر به گذشته برگردیم معتقدم موضوعی که می‌توانستیم درباره آن متفاوت و بهتر عمل کنیم، واکنش ما به اغتشاشات خیابانی ایران در تابستان ۸ سال پیش بود. ما به طور گسترده با کارشناسان امور ایران و منابع مختلف در امور جاسوسی مشورت می‌کردیم، آنها به ما می‌گفتند برای آمریکا حمایت آشکار از معترضان سازنده نیست، چون مردم ایران به هیچ وجه از دخالت خارجی خوش‌شان نمی‌آید اما اگر به گذشته بازگردیم، آرزو داشتم صریح‌تر از معترضان انتخابات ایران حمایت می‌کردیم.» «راتول مای گرشت» افسر سازمان سیا در بنیاد دفاع از دموکراسی آمریکا نیز چند روز پس از انتخابات سال ۸۸ در مصاحبه با نیویورک‌تایمز می‌گوید: «معترضان ایرانی به صورت مداوم از واشنگتن درخواست کمک کردند، بویژه در زمینه ارتباطات ماهواره‌ای و دستگاه‌های چند رسانه‌ای و آمریکا تلاش زیادی برای تدارک این امکانات انجام داد.»

چه جریانی با تحریم‌ها کاسبی کرد؟

تلاش فعالان فتنه ۸۸ برای مضاعف شدن تحریم‌های خارجی با نیت شکل گرفتن موجی از اعتراضات اجتماعی باعث شد علاوه بر تاثیرگذاری مستقیم شرایط بحرانی پس از انتخابات در سرنوشت مذاکرات هسته‌ای، لابی‌هایی هم در جهت اعمال تحریم‌ها علیه ایران شکل بگیرد. در این میان با افشای یک فایل از مکالمه مهدی هاشمی با نیک‌آهنگ کوثر (روزنامه‌نگار خارج‌نشین) که پس از اختلافات آنها منتشر شد و افشاگری عجیب او پیرامون نقش فرزند رئیس فقید مجمع تشخیص مصلحت نظام در تلاش برای تحریم ایران، ظن‌ها تا حد زیادی تبدیل به یقین شد که پیاده نظام فتنه تلاش گسترده‌ای برای به جریان انداختن تحریم‌ها در جهت نارضایتی عمومی داشته‌اند. نیک‌آهنگ کوثر در این‌باره گفته بود: «من و مهدی هاشمی بارها با هم در تماس بودیم. در یکی از موارد که به من زنگ زد و وقتی فهمید من در حال رفتن به واشنگتن هستم از من خواست راجع به بحث تحریم اقتصادی ایران کسانی را در آمریکا ببینم و می‌خواست بداند در واشنگتن چه کسانی هستند که بشود با ارتباط و تشویق‌شان تحریم‌های سنگین‌تری را علیه مردم ایران تحمیل کرد. این برای من مسأله عجیبی بود که مهدی هاشمی پدر و خانواده‌اش در ایران باشند و بخواهد این بحث تحریم را از طریق آمریکایی‌ها پیگیری کرد و البته با آدم‌های مختلفی در این زمینه صحبت کرده بود»

البته تمایلات حامیان و فعالان فتنه برای تحریم ایران هیچ‌گاه محدود به یک مورد نماند و در یکی از جدیدترین موارد مجید توکلی از فعالان شاخه دانشجویی جنبش سبز که مدتی نیز زندان بود، در واکنش به تحریم‌های آمریکا علیه کشورمان در توئیتی عجیب و قابل تامل نوشت: «دوستانم میدونن که در دوره‌های مختلف مخالف تحریم نبودم، الان باز می‌پرسن ولی به جای آگاهی، از احساسات و عواطفم پاسخ میخوان. همچنان معتقدم که راهی برای بروز حساسیت جهانی لازمه و این رو میشه با مسؤولیت اجتماعی که کاستن از درد و رنج مردم است جمع کرد. یک فعال سیاسی دو مسؤولیت داره مسؤولیت شخصی که او را متعهد به آگاهی و باورهایش می‌کند که طبق حقیقت عمل کند و مسؤولیت اجتماعی (جمعی) که او را متعهد به کاستن از درد و رنج دیگران می‌کند. کارکرد اصلاح‌طلبی، پاسخگو کردن قدرت است. در دوران جدید قدرت (خشونت) حکومت‌ها قدرت مردم نامتوازن‌تر شده‌اند. مقید کردن حکومت‌های غیرپاسخگو به عدم خشونت اگرچه وظیفه قدرت خارجی ممکن نیست»

یا با اونا یا با ما

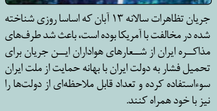

محدود کردن تحریل‌ها از وقایع پس از انتخابات سال ۸۸ به معضلات امنیتی و اقتصادی باعث شد کمتر به ریشه‌های اجتماعی این شکاف و پیامدهای صادر شده به دولت‌های غربی در این میان پرداخته شود. یکی از عمده‌ترین نکات در بررسی نتایج آشوب‌های خیابانی در داخل کشور و فشارهای خارجی، تاکید این جریان بر چراغ سبز بخش عمده‌ای از جمعیت آشوبگران به دخالت دولت‌های غربی در روند تحولات و اختلافات داخلی بود. شعار مشهور «اونا اونا یا با اونا یا با ما» که توسط جمعیت حاضر در خیابان‌ها به کرات گفته می‌شد، باعث شد در فضای رسانه‌ای شبکه‌های خارجی مقامات غربی برای خود حلقه‌های حمایتی در دفاع از فتنه‌گران پیدا کنند و با شاهد مثال قرار دادن این شعار و شعارهایی از این دست خود را صاحب حق در دفاع از «ملت ایران» در برابر «دولت ایران» بدانند.

از سوی دیگر تبدیل کردن شعارهای غرب‌ستیزانه در جریان روزهای ملی به شعارهایی علیه متحدان جمهوری اسلامی و نمک پاشیدن بر زخم‌هایی از قبیل مساله فلسطین، فضای روانی را در سطح بین‌المللی به آن سمت و سو برد که دولت‌ها در ارتباط با ایران باید میان رابطه با «دولت» یا «ملت» ایران یکی را انتخاب کنند. سر دادن شعارهایی بر ضدمحور مقاومت در روز جهانی قدس و تبدیل کردن شعارهایی که در ضدیت با ایالات متحده بوده است به شعارهای انحرافی ضد چین و روسیه و اقداماتی از قبیل شعار ضدروسی دادن در جریان تظاهرات سالانه ۱۳ آبان که اساسا روزی شناخته شده در مخالفت با آمریکا بوده است، باعث شد طرف‌های مذاکره ایران از شعارهای هواداران این جریان برای تحمیل فشار به دولت ایران با پهانه حمایت از ملت ایران سوءاستفاده کرده و تعداد قابل ملاحظه‌ای از دولت‌ها را نیز با خود همراه کنند.

هر چند که رقابت میان بخشی از جامعه در برابر دولت منتخب امری پذیرفته شده و اقتضای فعالیت سیاسی در نظام‌های مردم‌سالار است اما فضای حاکم بر فتنه ۸۸ باعث شد این رقابت به‌عنوان تضاد دولت و ملت شناخته شده و بهانه‌ای برای دخالت خارجی در تحولات داخلی ایران شود. فارغ از همه اینها تقویت کردن این فرضیه که مردم ایران همنوا با سیاست‌های آمریکا و برخی کشورهای اروپایی از تغییرات در مسیر سیاست خارجه استقبال می‌کنند، خود دست سیاستمداران غربی را برای فشار بیشتر به دولت ایران در جهت خلق نارضایتی‌های اقتصادی (که از حدود سال ۹۰ شکل گرفت) باز گذاشت.

در دهه چهارم انقلاب، نیروی «ضدقدرت» جمهوری اسلامی مسیر تخاصم خود را چگونه تصویر می‌کند؟

مرگ بر استقلال! درود بر آزادی؟

صادق فرامرزی: برگزاری نشست ورشو در روزهای گذشته و حجم عظیم تلاش اپوزیسیون خارج‌نشین و نیروهای ضداتقلاب برای سوءاستفاده از فضای ضدایرانی این نشست در جهت تقویت فشارهای خارجی بر کشورمان، باعث شد مساله قدیمی و ریشه‌دار «تغییر داخلی از طریق تحریک خارجی» تبدیل به بحث روز شود. در این میان دیدارهای اخیر برخی نیروهای خارج‌نشین با مقامات دولت‌های غربی- عربی از یک‌سو و تحرکات بخشی از نیروهای قدیمی ضداتقلاب در شبکه‌های اجتماعی، این ظن را تبدیل به یقین کرد که ناتوانی این جریان در بسیج عمومی برای مبارزه با جمهوری اسلامی، باعث شده بار دیگر نیروهای مختلف اپوزیسیون داخلی و خارجی پیگیری سیاست‌های خود را منوط به درخواست برای تقویت فشارهای عمومی در جهت ایجاد نارضایتی اجتماعی کنند. به اختصار می‌توان مساله «استقلال ملی» را به عنوان مهم‌ترین میراث مبارزات مردم ایران در سده‌های اخیر دانست که در جریان چنین مبنی مبارزاتی دچار آسیب‌های جدی خواهد شد. در چنین شرایطی بحث نسبت‌سنجی میان «آزادی» به عنوان شعار نیروهای ضدقدرت و «استقلال» به عنوان عنصری که آن را ذیح کرده‌اند، مساله‌ای اساسی و حیاتی محسوب می‌شود که سعی می‌کنیم به آن بپردازیم.

قدرت و ضدقدرت، تخاصمی ناتمی

وجود نسبت برقرار میان «قدرت» و «ضدقدرت» در هر حیطه‌ای که حاکمیتی وجود دارد را می‌توان پیش‌شرط اولیه هرگونه تحلیل و بررسی سیاسی و اجتماعی دانست؛ به زبان ساده‌تر هر جا و در هر سطحی که قدرتی به عینیت می‌رسد، ضدقدرت آن نیز ناخودآگاه شکل گرفته و باعث به وجود آمدن یک تخاصم (حداقلی یا حداکثری) میان منافع متضاد فردی و گروهی، خواش متعارض از اندیشه معطوف به قدرت، پدایش سطوح جدیدی از پدیده‌های قابل بحث و صدها مورد دیگر می‌تواند جرقه نخستین تضادها میان نیروهای اجتماعی موجود در ساخت «قدرت» و «ضدقدرت» را بزند. بر این اساس از آنجا که ذاتا شکل گرفتن یک هسته قدرت از جزئی‌ترین سطوح اجتماعی تا کلان‌ترین آنها یعنی حکومت مرکزی، واجد ارزش و ضدارزشی نیست و آنچه آن را مشروعیت و مقبولیت می‌بخشد نحوه به قدرت رسیدن و اداره قدرت است، متقابلا هیچ‌گونه ضدقدرتی را نیز بدون داشتن مبنایی برای قضاوت در چارچوب نحوه مبارزه با قدرت و ایده اداره قدرت نمی‌توان واجد یا فاقد ارزش دانست. برای مثال و به شکلی ملموس می‌توان نحوه مواجهه ضدقدرت‌ها با قدرت‌های مرکزی را در طول سده معاصر بر اساس شاخص‌های مختلف تقسیم‌بندی کرد اما آنچه موجب ارزش‌گذاری نیروهای ضدقدرت در روند جابه‌جایی دولت‌ها و به قدرت رسیدن آنها شده، نحوه «عمل سیاسی» آنها بوده است. تفاوت میان دولت «انقلابی» و دولت حاصل «کودتا» بخوبی گواه آن است که چگونه می‌توان ضدقدرت‌های جانشین قدرت شده را به اشکالی متفاوت تفسیر و تایید یا رد کرد. نگاه متفاوت جریانات موثر در این جابه‌جایی نمایانگر آن است که برخلاف پیش‌فرض‌های تکرار شده نمی‌توان همواره ضدقدرت را نشانه‌ای از سرکوب دانست و چشم بر اقتضائات و تطورات شکل‌گیری نیروهایی در بطن (قدرت) و حاشیه (ضدقدرت) بست. پس اختصارا می‌توان وجود فضای رقابت سیاسی میان ۲ عنصر قدرت و ضدقدرت را فضایی بدیهی دانست که ناگزیر در همه حالات و کیفیت‌های حکمرانی جلوه‌گر می‌شود.

جمهوری اسلامی و ضدقدرتی متکثر

جمهوری اسلامی ایران به عنوان نظام سیاسی برآمده از یک ضدقدرت «انقلابی» به اقتضای فضای گفتمانی خود در چارچوب حکمرانی دینی، تقریبا ضدقدرت مشخصی را از همان بدو تاسیس شناخت. فارغ از تفاوت گروه‌های سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی، وجود یک ضدقدرت سکولار که در گروه‌های متعدد تقسیم شده بود، امری واضح در جریان امتداد قدرت سیاسی برای جمهوری اسلامی بوده است. با این حال در یک تقسیم‌بندی کلان می‌توان «اپوزیسیون برانداز برون نظام» و «اپوزیسیون تجدیدنظرطلب درون نظام»؛ ۲ گروه عام و متشکل از زیرگروه‌های متعدد در جریان تضاد میان قدرت و ضدقدرت جمهوری اسلامی دانست. اپوزیسیون برانداز برون نظام که از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی خود را بتدریج به عنوان نیرویی برانداز بازشناساند، از گروه‌های متعددی تشکیل می‌شود که «مطلقت‌طلبان، مجاهدین خلق (منافقین)، تجزیه‌طلبان قومگرا، ملی‌گرایان سکولار و... بخش عمده آنان را تشکیل می‌دهند، متقابلا اپوزیسیون تجدیدنظرطلب درون نظام هم از گروه‌های فعال سیاسی متعددی تشکیل می‌شود که هر چند در روند سینوسی در برخی اوقات نیز به درون ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ورود می‌کنند اما بیش از آنکه مشخص و مستقیم مطالبه تغییر ساخت و ارکان نظام سیاسی را داشته باشند، به دنبال فعالیتی رپوزیسیونیستی (تجدیدطلبانه) و الگویی مشابه گورباچف شوروی برای تغییر مسیر و استحاله نظری جهت‌گیری‌های کلان نظام سیاسی هستند. در این میان نسبت موجود بین این دو «ضدقدرت» عام در جمهوری اسلامی را می‌توان نسبتی مبتنی بر اقتضائات زمانه و ملاحظات موجود میان آنان دانست. هر قدر برای اپوزیسیون برانداز برون نظام مساله برانداری حاکمیت سیاسی واجد اولویت و اصالت لوبه بوده و در این مسیر حتی ابایی از ائتلاف گروه‌هایی با مبنایی اندیشه‌ای متناقض وجود نداره و شاهد همراهی گروه‌های به اصطلاح ضداستبدادی با سلطنت‌طلبان، چپ‌ها با راست‌ها و مواردی از این دست هستیم اما در اپوزیسیون تجدیدنظرطلب درون نظام آنچه بیش از همه واجد اولویت و اصالت بوده، مساله پیاده‌سازی الگویی برای تغییر مشی و مبنایی نظری حاکمیت است. بر این اساس هر قدر که عملگرایی حاکم بر گروه اول باعث می‌شود فارغ از تفاوت مکاتب فکری جریانات خود، به اقدام برانداری تحت هر شرایطی دست بزنند اما مبتنی بودن عمل گروه دوم به یک نقشه راه سیاسی باعث می‌شود مدل برخورد این ضدقدرت با قدرت مستقر به اشکال مختلفی پیگیری شده به تانوئی «ضدقدرت» برانداز برای بسیج عمومی مردم علیه ساختار «قدرت» است اما در بطن خود گویای مشروعیت‌بخشی به دخالت خارجی برای تغییرات داخلی است. حجم گسترده دیدارهای اپوزیسیون خارج‌نشین با مقامات رسمی دولت‌های مخالف جمهوری اسلامی و درخواست علنی از آنها برای تقویت فشارهای بین‌المللی و استقبال از گزینه تحریم اقتصادی و جنگ نظامی برای سقاط کردن «قدرت» مرکزی، فراتر از آنکه تنها نشانه‌ای از یک عملگرایی ظالمانه برای به هدف رسیدن با هر نتیجه و عواقبی است، اعلامی رسمی بر پایان استقلال ملی برای رسیدن به آرزوی سرکوب سلطنت‌طلب است. برای ایجاد تغییر در جمهوری اسلامی از واضح‌ترین نمودهای این همپوشانی در سال ۸۸ داشت. مضاف بر این آنچه در نسبت میان این دو گروه نباید مورد غفلت قرار گیرد، آن است که حجم عمده‌ای از فعالیت‌های سیاسی شکل گرفته از جانب هر دو بخش «ضدقدرت» جمهوری اسلامی حول کلیدواژه‌های مشابهی می‌گردد که با تفسیرهای نسبتا یکسان از سمت هر دو گروه مورد استفاده قرار می‌گیرد، برای مثال چه نیروهای تجدیدنظرطلب درون نظام و چه برانداران برون نظام در دو ارائه تفسیری از رویه سیاست خارجی جمهوری اسلامی به عنوان «عامل» مشکلات حادث بر کشور و «مقصر» دانستن جمهوری اسلامی در وارد شدن فشارهای جهانی به خود، اشتراک نظری غیرقابل چشم‌پوشی دارند. بر این مبنا و به حسب اشتراکات جاری در گزاره‌های مورد استفاده این دو شاخه «ضدقدرت» می‌توان به تبیینی نسبتا جامع در تهدیدها و فرصت‌های نیروهای ضدقدرت جمهوری اسلامی پرداخت.

«استقلال» یا «آزادی»؛ جمهوری اسلامی

شاید بتوان عمده‌ترین وجه اشتراک میان ۲ شاخه «ضدقدرت» جمهوری اسلامی را در شعار «آزادی» به عنوان بویژه غرب قرار دهد». «جمهوری اسلامی با یک پارادوکس مهم روبه‌رو است؛ ازیک‌طرف می‌خواهد رشد و پیشرفت کند و از طرف دیگر در پی حفظ استقلال سیاسی و همین‌طور عدالت در بیرون از مرزهای کشور است. در واقع ریشه پارادوکس در نوع نگاه به خود و نظام بین‌المللی است.»

بر این اساس در چارچوب تعریف اولیه‌ای که از ۲ شاخه «ضدقدرت» جمهوری اسلامی گفته شد، برانداران برون نظام تنها شرط ساقط کردن «قدرت» را در نفی استقلال و دخیل کردن بازیگران (دولت‌ها) خارجی می‌جویند و متقابلا جریان تجدیدنظرطلب درون نظام نیز تنها شرط تغییر مسیر قدرت و نظام سیاسی را به سمت مطلوب خود در نفی استقلال و وارد شدن به یک پروسه جهانی‌سازی آمراته می‌داند. در چنین شرایطی هر چند هر دو شاخه «ضدقدرت» تلاش می‌کنند با جرجسته‌سازی مفهوم «آزادی» خود را منادی آن در سطح ملی بدانند اما لزوم رسیدن به آن را در چارچوب نفی «استقلال» به عنوان یک آزادی‌خواهی در سطح جهانی تعریف می‌کنند. علنی از آنها برای تقویت فشارهای بین‌المللی و استقبال از گزینه تحریم اقتصادی و جنگ نظامی برای سقاط کردن «قدرت» مرکزی، فراتر از آنکه تنها نشانه‌ای از یک عملگرایی ظالمانه برای به هدف رسیدن با هر نتیجه و عواقبی است، اعلامی رسمی بر پایان استقلال ملی برای رسیدن به آرزوی سرکوب سلطنت‌طلب است. برای ایجاد تغییر در جمهوری اسلامی از واضح‌ترین نمودهای این همپوشانی در سال ۸۸ داشت. مضاف بر این آنچه در نسبت میان این دو گروه نباید مورد غفلت قرار گیرد، آن است که حجم عمده‌ای از فعالیت‌های سیاسی شکل گرفته از جانب هر دو بخش «ضدقدرت» جمهوری اسلامی حول کلیدواژه‌های مشابهی می‌گردد که با تفسیرهای نسبتا یکسان از سمت هر دو گروه مورد استفاده قرار می‌گیرد، برای مثال چه نیروهای تجدیدنظرطلب درون نظام و چه برانداران برون نظام هر دو در ارائه تفسیری از رویه سیاست خارجی جمهوری اسلامی به عنوان «عامل» مشکلات حادث بر کشور و «مقصر» دانستن جمهوری اسلامی در وارد شدن فشارهای جهانی به خود، اشتراک نظری غیرقابل چشم‌پوشی دارند. بر این مبنا و به حسب اشتراکات جاری در گزاره‌های مورد استفاده این دو شاخه «ضدقدرت» می‌توان به تبیینی نسبتا جامع در تهدیدها و فرصت‌های نیروهای ضدقدرت جمهوری اسلامی پرداخت.

«استقلال» یا «آزادی»؛ جمهوری اسلامی

شاید بتوان عمده‌ترین وجه اشتراک میان ۲ شاخه «ضدقدرت» جمهوری اسلامی را در شعار «آزادی» به عنوان عاملی ایجابی برای مقابله با نظام سیاسی و نفی «استقلال» به عنوان عامل علت‌العلل مشکلات حادث سیاسی و اقتصادی دانست. آنچنان که پیش‌تر اشاره شد تفاوت ماهوی میان چگونگی اکت سیاسی این دو بخش باعث به وجود آمدن مسیر متفاوت و حتی بعضا متضادی میان آنان شده است اما نمی‌توان از اشتراک نظر موجود میان تفاسیر آنان از مسیری که جمهوری اسلامی باید در آن با بگذارد، چشم‌پوشی کرد. به شکلی مصداقی هر چند جمع‌بندی اپوزیسیون برون نظام در سال‌های اخیر مبنی بر اینکه «ضدقدرت» جمهوری اسلامی تنها در صورت دخالت نیروهای خارجی و از طریق تحریم‌های شدید اقتصادی و ظهور و بروز نارضایتی اجتماعی می‌تواند امید به فروپاشی «قدرت» مرکزی داشته باشد، اعترافی به ناتوانی «ضدقدرت» برانداز برای بسیج عمومی مردم علیه ساختار «قدرت» است اما در بطن خود گویای مشروعیت‌بخشی به دخالت خارجی برای تغییرات داخلی است. حجم گسترده دیدارهای اپوزیسیون خارج‌نشین با مقامات رسمی دولت‌های مخالف جمهوری اسلامی و درخواست علنی از آنها برای تقویت فشارهای بین‌المللی و استقبال از گزینه تحریم اقتصادی و جنگ نظامی برای سقاط کردن «قدرت» مرکزی، فراتر از آنکه تنها نشانه‌ای از یک عملگرایی ظالمانه برای به هدف رسیدن با هر نتیجه و عواقبی است، اعلامی رسمی بر پایان استقلال ملی برای رسیدن به آرزوی سرکوب سلطنت‌طلب، مجاهدین و... برای ایجاد تغییر در جمهوری اسلامی از واضح‌ترین نمودهای این همپوشانی در سال ۸۸ داشت. مضاف بر این آنچه در نسبت میان این دو گروه نباید مورد غفلت قرار گیرد، آن است که حجم عمده‌ای از فعالیت‌های سیاسی شکل گرفته از جانب هر دو بخش «ضدقدرت» جمهوری اسلامی حول کلیدواژه‌های مشابهی می‌گردد که با تفسیرهای نسبتا یکسان از سمت هر دو گروه مورد استفاده قرار می‌گیرد، برای مثال چه نیروهای تجدیدنظرطلب درون نظام و چه برانداران برون نظام هر دو در ارائه تفسیری از رویه سیاست خارجی جمهوری اسلامی به عنوان «عامل» مشکلات حادث بر کشور و «مقصر» دانستن جمهوری اسلامی در وارد شدن فشارهای جهانی به خود، اشتراک نظری غیرقابل چشم‌پوشی دارند. بر این مبنا و به حسب اشتراکات جاری در گزاره‌های مورد استفاده این دو شاخه «ضدقدرت» می‌توان به تبیینی نسبتا جامع در تهدیدها و فرصت‌های نیروهای ضدقدرت جمهوری اسلامی پرداخت.

نگاه

■ هر جا و در هر سطحی که قدرتی به عینیت می‌رسد، ضدقدرت آن نیز ناخودآگاه شکل گرفته و باعث به وجود آمدن یک تخاصم (حداقلی یا حداکثری) می‌شود.

■ در یک تقسیم‌بندی کلان می‌توان «اپوزیسیون برانداز برون نظام» و «اپوزیسیون تجدیدنظرطلب درون نظام» را ۲ گروه عام و متشکل از زیرگروه‌های متعدد در جریان تضاد میان قدرت و ضدقدرت جمهوری اسلامی دانست.

■ هر قدر برای اپوزیسیون برانداز برون نظام مساله برانداری حاکمیت سیاسی واجد اولویت و اصالت اولیه بوده اما در اپوزیسیون تجدیدنظرطلب درون نظام آنچه بیش از همه واجد اولویت و اصالت بوده، مساله پیاده‌سازی الگویی برای تغییر مشی و مبنایی نظری حاکمیت است.

■ می‌توان عمده‌ترین وجه اشتراک میان دو شاخه «ضدقدرت» جمهوری اسلامی را در شعار «آزادی» به عنوان عاملی ایجابی برای مقابله با نظام سیاسی و نفی «استقلال» به عنوان علت‌العلل مشکلات حادث سیاسی و اقتصادی دانست.

■ برانداران برون نظام تنها شرط ساقط کردن «قدرت» را در نفی استقلال و دخیل کردن بازیگران (دولت‌ها) خارجی می‌جویند و متقابلا جریان تجدیدنظرطلب درون نظام نیز تنها شرط تغییر مسیر قدرت و نظام سیاسی را به سمت مطلوب خود در نفی استقلال و وارد شدن به یک پروسه جهانی‌سازی آمراته می‌داند.

■ تبیین این مقوله که پیش‌شرط اول «آزادی‌خواهی سیاسی» تثبیت «استقلال‌طلبی ملی» و هنجار شدن دخالت خارجی برای تغییرات داخلی است، مهم‌ترین رسالت در جریان تقویت ساختار «قدرت» داخلی در برابر فشار خارجی است.

به نام مسعود؛ به کام صدام، بوش و شرکا!

هرچند که تعدد کمی و کثرت کیفی اپوزیسیون جمهوری اسلامی و نیروهای ضداتقلاب باعث شده به سختی توانایی انتخاب یک نیرو به‌عنوان شاخص‌ترین جریان معاند وجود داشته باشد اما سازمان مجاهدین خلق (منافقین) را به حسب توطئه‌های خونین و جنگ شهری در ابتدای دهه ۶۰ و امتداد فعالیت‌هایش در تمام دهه‌های گذشته می‌توان به‌عنوان مشهورترین نیروی ضداتقلاب برانداز دانست که از قضا به علت انسجام نسبی تشکیلاتش در قیاس با سایر نیروهای خارج‌نشین بیشترین ائتلاف و اقدامات «ضدملی» را نیز در کارنامه خود دارد؛ سازمانی که هرچند که تاسیس آن به نزدیک یک دهه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی باز می‌گردد اما به دلیل تغییر فازهای متعدد و ترور بیش از ۱۰ هزار نفر در ابتدای دهه ۶۰ به‌عنوان جنایتکارترین گروه تروریستی موجود در کشورمان شناخته می‌شود. با این حال از آنجا که موضوع بحث پیش رو ائتلاف نیروهای سیاسی برای تغییرات داخلی با دولت‌های خارجی است، سعی بر آن است تا تنها به آن بخش از فعالیت‌های این گروهک که در چارچوب ائتلاف با نیروهای خارجی بوده است بپردازیم.

اردوگاه اشرف؛ پایان شرافت

پیوستن و ائتلاف منافقین با رژیم بعث عراق را آن هم در حالی که کشورمان مشغول جنگ با آن رژیم برای جلوگیری از تجزیه قلمروی ملی‌مان در برابر طمع صدام برای جداسازی بخشی از خاک ایران بود می‌توان بی‌سابقه‌ترین و در عین حال بدنام‌ترین ائتلاف از سوی یک نیروی اپوزیسیون برای به چالش کشیدن قدرت داخلی از طریق ائتلاف با دشمن خارجی دانست. اردوگاه اهدا شده توسط صدام به نیروهای مجاهدین خلق (اشرف) در سال ۱۳۶۵ را می‌توان مهم‌ترین و عینی‌ترین مصداق همکاری گسترده منافقین با رژیم بعث در حین جنگ ایران با عراق دانست. سکونت منافقین در اشرف هرچند پرده از ائتلاف رسمی میان دشمن متجاوز به خاک ایران با گروهکی که به دنبال براندازی نظام سیاسی جمهوری اسلامی بود برداشت اما نمی‌توان آن را صرفا به یک سکونت ساده تقلیل داد. تبدیل شدن نیروهای نظامی سازمان مجاهدین خلق به نیروهای پیشرو ارتش عراق برای حمله به رزمندگان جمهوری اسلامی از مهم‌ترین اقدامات منافقین در سال‌های میانی دهه ۶۰ بود. «تخلیه و شنود تلفنی»، «جاسوسی از وضعیت داخلی ایران»، «شناسایی جغرافیایی مناطق مرزی»، «تلاش برای عضوگیری از اسرای ایرانی و تخلیه اطلاعاتی آنان» و در نهایت «عملیات نظامی» علیه جمهوری اسلامی و به نفع کشور متجاوز به خاک ایران از اقدامات اصلی منافقین در این چارچوب بود. در این میان حمایت همه‌جانبه رژیم بعث از منافقین نیز که در قالب پناه دادن به آنها در کنار حمایت بی‌نظیر مالی بود، مساله‌ای غیرقابل کتمان است. ژنرال «السامرایی» بعدها در این باره افشا کرد که «صدام پس از آمدن رجوی و سازمانش به عراق، ماهانه بین ۹ تا ۱۰ میلیون دلار به او پرداخت می‌کرد. پیش از حمله به کویت، رجوی ماهانه ۲۰میلیون دینار عراقی از ما می‌گرفت؛ میلیون‌ها دلارها دیگر نیز به او برای اداره سازمانش در خارج پرداخت می‌شد» عملیات «فروغ جاویدان» که منجر به شکستی سنگین نیز برای منافقین شد، مهم‌ترین اقدام انجام شده از سوی یک نیروی اپوزیسیون برای به دست گرفتن قدرت داخلی از طریق همدستی و ائتلاف با دشمن متجاوز خارجی محسوب می‌شد که مدتی کوتاه پس از پایان جنگ تحمیلی اجرا شد. ائتلاف سازمان مجاهدین خلق با دشمنان ایران محدود به صدام نماند و بر اساس اسنادی که بعدها منتشر شد، پس از وقایع حج خونین سال ۶۶ نیز رجوی سفر محرمانه‌ای به عربستان‌سعودی برای تحکیم روابط با سعودی داشت.

گزارشی آغشته به جنگ و تحریم

مطرح شدن پرونده هسته‌ای ایران در سطح جهانی و متهم شدن جمهوری اسلامی به تلاش برای ساخت بمب اتمی را می‌توان مهم‌ترین بهانه خارجی در نزدیک به ۲ دهه گذشته جهت فشار بین‌المللی به ایران و تهدیدهای زنجیره‌ای پیرامون حمله نظامی و وضع تحریم‌های ظالمانه بین‌المللی دانست. بر این اساس به سختی می‌توان به بررسی فشارهای بین‌المللی برای زمین زدن کشورمان پرداخت اما به نقش «پرونده هسته‌ای» به‌عنوان مهم‌ترین بهانه جهانی توجه نکرد. در این میان یکی از نکات مغفول که کمتر مورد اشاره قرار گرفته است، نقش سازمان مجاهدین خلق در شکل دادن به این بحران و تلاش برای تبدیل کردن این بحران به عاملی برای حمله نظامی و تحریم‌های سراسری علیه کشورمان بوده است. آغاز حملات نظام ایالات متحده آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر نام ایران را به یک از گزینه‌های احتمالی حتی تبدیل کرد. در این میان دولت آمریکا تلاش‌های زیادی کرد تا با تبدیل مساله هسته‌ای به بهانه‌ای برای فشار جهانی علیه کشورمان، فضایی جدید علیه جمهوری اسلامی ایجاد کند که در این میان گزارش غیرمستند اما جنجالی منافقین مزید بر علت بود. بر این اساس در ۲۳ مرداد ۱۳۸۱، «علیرضا جعفرزاده» سخنگوی سازمان مجاهدین خلق نتیجه جاسوسی‌های سازمان خود را با ارائه تصاویری از سایت نیروگاه‌های آبی نطنز و اراک افشا و اعلام کرد جمهوری اسلامی ایران در نطنز و اراک تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم و راکتور آب سنگین ساخته است. دولت آمریکا ایران را به تلاش برای تولید تسلیحات اتمی متهم و تصاویری ماهواره‌ای منتشر کرد که تأسیسات اتمی در نطنز و اراک را نشان می‌داد. رسانه‌های آمریکایی ادعا کردند این تأسیسات کاربرد نظامی دارد. بلافاصله پس از گزارشات منافقین، شبکه «سی‌ان‌ان» در برنامه‌ای خبری که بر مبنای گزارش مؤسسه «علم و امنیت بین‌المللی در آمریکا» تنظیم شده بود، چهره‌ای متفاوت از فعالیت‌های هسته‌ای ایران به تصویر کشید و با سوق دادن این فعالیت‌ها به سمت تولید تسلیحات